

# مهمان خانه‌چی

[کمدی در سه پرده]

کارلو گولدونی

ترجمه از ایتالیایی:

عباس علی عزتی



۱۳۹۳

## مقدمه‌ی مترجم

به رغم سپری شدن سالیان بسیار و بروز تحولات متعدد در هنر و ادبیات، نام کارلو گولدونی هنوز بر پیشانی هنر و ادبیات ایتالیا می‌درخشد. این و نیزی خلاق در ۲۵ فوریه‌ی ۱۷۰۷ میلادی پا به عرصه‌ی زندگی گذاشت و با ۸۶ سال عمر، هنر و ادبیات ایتالیا را تحول و غنایی بخشید که سرمشق ملل دیگر شد. کارلو گولدونی پُرکار عمر هنری خود را فقط صرف آفرینش ۳۰۶ اثر هنری نکرد، بلکه با شناسایی بیماری‌هایی که پیکر فرتوت هنر ایتالیا را دربر گرفته بود، دم مسیحایی خلاقیت خود را در آن دمید و چنان شفایش بخشید که امروز دیگر می‌توان گفت زندگی جاودانه یافته است. گولدونی با شناختی که از هنر و جامعه‌ی ایتالیای قرن هجدهم داشت، همزمان با خلق آثار ماندگار خود به ستیز با معیارهای تکراری و بی‌ثمر قدیمی و بر ساختن معیارهای جدید پرداخت.

در دوره‌ای که گولدونی می‌نوشت هنوز کشور ایتالیا شکل نگرفته بود و به قول صدراعظم اتریش، ایتالیا تنها یک «اصطلاح جغرافیایی» بود. درواقع، در شبۀ جزیره‌ی دراز و باریک آپینین حدود ۲۰ دولت با تشکیلات سیاسی مختلف و حاکمیت سنتی - فرهنگی وجود داشت و شاید تنها چیزی که آن‌ها

# مهمان خانه‌چی

نمایش در فلورانس در مهمان خانه‌ی میراندولینا اتفاق می‌افتد.

آدم‌های نمایش:

شوالیه

مارکز

کنت

میراندولینا مهمان خانه‌چی

أُرتزیا هنرپیشه

دجانرا هنرپیشه

فابریتزیو پیشخدمت مهمان خانه

خدمتکار شوالیه

خدمتکار کنت

## پرده‌ی اول

### صحنه‌ی اول

تالار مهمان‌خانه

بین من و شما یه فرق‌هایی هست.

مارکز

تو مهمون خونه پول شما بیشتر از پول من ارزش داره.

کنت

اگه مهمون خونه‌چی به من احترام می‌ذاره برای اینه که بیشتر  
از شما لیاقت دارم.

مارکز

از کجا این حرف رو می‌زنین؟

کنت

برای این که من مارکز فورلی پوپولی ام.

مارکز

خب من هم کنت آلبافوریتام.

کنت

بله، کنتا ولی کنت خریده‌شده!

مارکز

من لقب کنتم رو و قسی گرفتم که شما زمین‌هاتون  
رو فروختین جناب مارکز.

کنت

او، بسه دیگه! می‌دونین که من کی‌ام، بهتره با هام یه کم  
محترمانه رفخار کنین.

مارکز

کی به شما بی احترامی کرده؟ خودتون هر چی دلتون

کنت

می‌خواه می‌گین اون وقت...

مارکز

من تو این مهمون خونه‌ام چون به مهمون خونه‌چی علاقه‌مند  
شدم. این رو همه می‌دونن و همه هم باید به زنی که من  
دوستش دارم احترام بذارن.

کنست	او، چه جالب! شما می خواین نذارین من به میراندولینا علاقه مند بشم، آره؟ فکر می کنین من برای چی او مدم فلورانس؟ فکر می کنین برای چی تو این مهمون خونه‌ام؟ شما هیچ کاری نمی کنین.
مارکز	من نه و شما آره؟
کنست	بله، من آره و شما نه. می دونین که من کی ام! میراندولینا به حمایتم احتیاج داره.
مارکز	میراندولینا پول احتیاج داره، نه حمایت. پول؟... مشکلی نیس.
کنست	من روزی یه سکه خرجش می کنم جناب مارکز، مرتب بهش هدیه می دم.
مارکز	من خوشم نمی آد از کارهایی که براش می کنم حرف بزنم. لازم نیست حرف بزنین، همه خبر دارن. هیچ کس خبر نداره.
کنست	چرا جناب مارکز عزیز، خبر دارن. پیشخدمت‌ها حرفش رو می زدن. روزی سه پانولو.
مارکز	از این پیشخدمته که اسمش فابریتزیونه خیلی خوشم نمی آد. به نظرم میراندولینا خاطرش رو می خوداد.
کنست	شاید می خوداد باهاش ازدواج کنه. بد هم نمی شه. شش ماهی می شه که پدرش مرده. برای یه دختر جوون و تنها سخته که مهمون خونه اداره کنه. من بهش قول دادم اگه ازدواج کنه، سیصد اسکودو بهش بدم.
مارکز	اگه ازدواج کنه من هم بهش کمک می کنم... آره این کارو می کنم.
کنست	بیایین براش دوست‌های خوبی باشیم. بیایین نفری سیصد
کنست	اسکودو بهش بدیم.
مارکز	من اگه بخواه این کار رو بکنم، پنهونی می کنم و فخر نمی فروشم. می دونین که من کی ام. [صدا می زند] هی، کسی نیست؟
کنست	[با خودش] بدیخت! مغوره!
مارکز	[به مارکز] امر بفرمایین آقا.
کنست	آقا؟ کی به تو ادب یاد داده؟
مارکز	بیخشین.
کنست	[به فابریتزیو] بگین بینم حال خانم چطوره؟
مارکز	خوبان جناب.
کنست	از خواب بیدار شده؟
مارکز	بله جناب.
کنست	الاغ!
مارکز	چرا الاغ جناب؟!
کنست	این جناب دیگه چیه چپ و راست بلغور می کنی؟
مارکز	من همه‌ی نجیب‌زاده‌ها رو به این لقب صدا می زنم.
کنست	اون و من خیلی با هم فرق داریم.
مارکز	[به فابریتزیو] می بینی؟
کنست	[آهسته به کنست] راست می گن. یه فرق‌هایی دارن؛ من هم متوجه شدهم.
مارکز	به خانم بگو بیاد پیش من، باید باهаш حرف بزنم.
کنست	چشم قربان. بالاخره به حرف من رسیدین؟
مارکز	خوبه تو هم. سه ماهه خبر داری، ولی بی محلی می کنی.
کنست	هر طور می‌لتوونه قربان.
مارکز	می خوای بدونی چه فرقی بین مارکز و من هست؟